

درس یکصد و سی و ششم:

عدم وجود مانع در نظام عالم

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

براساس برهان اینکه: «هر شیئی که وجود پیدا می‌کند دارای علم، حیات و قدرت است» عرض شد که تمام موجودات عالم از یک ذره تا تمام ذرات و عوالم امکان دارای علم به آن مسیر اصلح و مجری اراده و مشیت پروردگار هستند. روی این حساب این مطلبی که فاعل در فعل خود غایتی را در نظر دارد و به سمت آن غایت که کمال وجودی او است حرکت می‌کند، در تمام اشیاء عالم متحقق است؛ هر ذره‌ای در فاعلیت خودش به سمت غایتی که در نظر دارد حرکت می‌کند و آن کمال وجودی خودش و به فعلیت درآوردن آن امکانات و استعدادات خودش را جستجو و پیدا می‌کند.

بعد مطلبی که در اینجا می‌ماند این است که این موانعی که بر سر راه جریانات و حوادث پیدا می‌شوند، حالا چه افعالی که از انسان صادر می‌شود یا از حیوان و نبات و جماد سر می‌زند این موانع

چگونه توجیه می‌شوند؟ و آیا این موانع واقعاً مانع هستند؟ یا اینکه این موانع در سلسلهٔ عرضیه و طولیه، فعلی از افعال هستند و نه تنها مانع نیستند بلکه وجود آنها ضرورت دارد.

تلمیذ: آیا برای مجردات هم موانع مفروض هستند یا نه؟

اختصاص وجود موانع به عالم طبیعی

عدم وجود موانع در عالم ثابتات

استاد: به‌طور کلی در عالم ثابتات دیگر مانع وجود ندارد و موانع در این عالم طبیعی است. بحث ما راجع به عالم طبیعی و ماده است که سلسلهٔ علل در این عالم طبیعی ختم می‌شوند اما چون در آنجا ثوابت هستند و برای هر وجودی در حیطة وجودی خودش فعلیت تامه هست، دیگر مانعی از این نظر وجود ندارد و اراده‌ای برای رسیدن به‌غایت در آنجا نیست.

عدم وجود مانع در کل نظام

آنچه که هست سلسله‌ای از عوامل طبیعی است که در اینجا هم ما می‌گوییم که اصلاً مانعی وجود ندارد، بنابراین می‌توانیم بگوییم که اصلاً در کل نظام

مانع وجود ندارد بلکه ما آنها را مانع می‌پنداریم. مانع هم براساس عادت انسان و براساس انتساب به فعلی است به آن طبیعت نوعیه خودش که ما می‌گوییم: مانع وجود دارد. اما اگر آن فعل را نسبت به خودش لحاظ کنیم دیگر موانعی از این نقطه نظر نیست و کل عالم در یک نظام حرکت می‌کند، به جهت اینکه ما در تحول یک ماهیت ممکن بالوجود به واجب بالغير نیاز داریم و این واجب بالغير هم یک ماهیتی را از مرحله امکان و طبیعتی را به مرحله وجود متحول می‌کند. بنابراین اگر فعلی بخواهد انجام بگیرد این فعل مستند به یک واجبی است که آن واجب این را ایجاب کرده است و بعد وجوب و بعد وجود داده است. خود آن واجب هم نیاز به یک واجب دیگری دارد و هَلُمَّ جَرَّاء. حالا اگر ما بخواهیم در یک حادثه طبیعی نگاه کنیم اگر منزلی فرض کنید که ساخته می‌شود و بعد خراب می‌شود الآن آنچه که باعث خراب شدن این منزل است عبارت از باد و باران است؛ این باد و باران، فاعل و مُعدّ برای تخریب این منزل هستند. از یک طرف باران می‌آید این زمین از این منزل نم می‌کشد، از آن طرف باد می‌آید خرابش

می‌کند. خود باد از کجا پیدا شد؟ باد منتهی به یک علت دیگری است که از اختلاف دما یا فرض کنید که از گرما پیدا می‌شود. آن اختلاف دما از کجا پیدا شد؟ از علت دیگری پیدا شده است مثل حرکت زمین، نحوهٔ مقابله با خورشید و سایر مسائل. حرکت زمین از کجا پیدا شده است؟ در این وضعیت که زمین باید به این کیفیت دربیاید و در این موقعیت قرار بگیرد، یک فاعلی این زمین را به این کیفیت درآورده است و همین‌طور تا اینکه این سلسلهٔ علل همه به علةالعلل که همان مبدأ المبادی است منتهی می‌شوند. این از یک طرف، از آن طرف آن بنایی که این منزل را می‌سازد [این منزل] یک سلسلهٔ علل برای خودش دارد؛ هم علل مادی که عبارت از سنگ و چوب و امثال ذلک است که باید آماده شوند، هم علل صوری که هست، هم علل فاعلی هست که این بناء باشد که این را می‌سازد و باید دارای این خصوصیات باشد مثلاً در این زمان باشد، از پدر و مادر به وجود آمده باشد، آن شخصی هم که تصمیم می‌گیرد او هم دارای یک سلسله علل است.

یک سلسله عللی است که اینها حادثه هستند و [موجب می‌شوند که] ساختمان این بنا در خارج وجود پیدا کند و یک سلسله علل هم از این طرف شروع می‌شود که سلسله تخریبیه است. این از این طرف می‌آید و آن هم از آن طرف می‌آید هر دو باهم می‌آیند و می‌آیند و می‌آیند همین که بنا دارد ساخته می‌شود - وسط کار - این علت می‌آید بر آن علت حکومت پیدا می‌کند و اجازه نمی‌دهد که به انتها برسد پس معلوم می‌شود که آن سلسله عللی که از آن موقع آمده‌اند حدشان تا نیمه بوده است نه تا انتها و در واقع مانعی بر جلوی راه او قرار نگرفته است بلکه یک علت بر علت دیگری در این صورت غلبه پیدا کرده است و در این مرحله باهم جمع شده‌اند.

بطلان تصادفات و اتفاقات

بنابراین تمام تصادفات و تمام اتفاقات و تمام اموری که ما اینها را صُدْفَه می‌پنداریم تمام اینها باطل است.

تعریف صُدْفَه و اتفاق

بلکه صُدْفَه و اتفاق عبارت از حکومت یک علت

بر علت دیگر است. اگر شما بخواهید چاهی برای رسیدن به آب حفر کنید، وقتی که آن چاه حفر می‌شود یک‌مرتبه شما در وسط راه به گنجی می‌رسید، ما به این اتفاق می‌گوییم اما در واقع اتفاق نیست به جهت اینکه می‌گوییم: عللی باید دست‌به‌دست هم بدهند تا اینکه این شیء در خارج وجود پیدا کند.

عدم بینونت اتفاق از دایره علیت و

معلولیت

در واقع ما نمی‌توانیم اتفاق را جدا از دایره علّیت و معلولیت تصور کنیم بلکه خود اتفاق عبارت از یک سلسله علل است؛ اوّل در سر مقنّی [فکری] پیدا می‌شود که بیاید اینجا را حفر کند لذا تیشه را برمی‌دارد و - تمام اینها علت هستند - زمین را یکی یکی می‌کند هر قدمی که برمی‌دارد و هر تیشه‌ای که می‌زند مقداری به این غایت نزدیک می‌شود تا به گنجی که در اینجا هست می‌رسد. قطعاً اگر این شخص حفر نمی‌کرد به این گنج نمی‌رسید، قطعاً اگر این مقنّی فکر رسیدن به آب در او نبود به این گنج نمی‌رسید، قطعاً اگر در این وسط سنگی بود که مانع

از کندن می شد این شخص به این گنج نمی رسید.

بنابراین هر حادثه‌ای که در عالم اتفاق می افتد معلول سلسله عللی است که آن سلسله علل این حادثه را به وجود می آورند. لذا اصلاً معنا ندارد که ما قائل به اتفاق شویم و اتفاق را یک امر بدون علت بپنداریم که بله، فرض کنید که یک دفعه برحسب شانس این طور شد مثلاً شخص رفت بلیط بخت آزمایی خرید و اتفاقاً بختش درآمد. درحالی که این رفتن و بلیط بخت آزمایی گرفتن - تمام اینها - سلسله علل دارد، قرعه کشی که در آنجا هست سلسله علل دارد، فکری که در سر او پیدا می شود که این را از بقیه جدا کند سلسله علل دارد و این سلسله علل از یک طرف دست به دست هم می دهند و او را برای خریدن بلیط می آورند، از یک طرف آنها را می آورند به انتخاب کردن این بلیط، این دوتا باهم در یک مرحله جمع می شوند تا اینکه این آقا برنده می شود. ما اسم این را اتفاق می گذاریم درحالی که دو سلسله علل و همین طور سلسله علل دیگر باهم کار کردند، حالا یک طرف قضیه این است، طرف دیگر قضیه آن کسی است که قرعه را انتخاب می کند

اما در اینجا چه عواملی بوده است که این مسئله همین طور اتفاق افتاده است، اینها همه به سلسله علل بستگی دارد.

تلمیذ: آیا آن که غلبه پیدا می کند مظهر اسم کلی تر است؟!

استاد: نه خیر، آن یک اسم است و این هم یک اسم است، این بر آن غلبه پیدا می کند، چرا کلی تر باشد؟!

تلمیذ: پس چگونه غلبه پیدا می کند؟!

استاد: چون سلسله عللش اقتضاء می کند؛ علتش جلوتر است. آن علل که پیدا شده اند بر این مقدم هستند که جلوی این علت را گرفته اند و بر این غلبه پیدا می کنند. حالا مطلب دیگری که در اینجا هست این است که ما نه تنها قضیه اتفاق را داخل در سلسله علل قرار می دهیم بلکه تمام حوادث عالم در اینجا دیگر اتفاقی هستند یعنی هرچه که در عالم انجام می شود اسمش اتفاق است. اتفاق به این معنا که گفتیم: یعنی سلسله علل یک امری را به وجود می آورند یا یک امری را از بین می برند مثلاً آن بچه ای

که از شکم مادر به دنیا می‌آید یک سلسله علل می‌خواهد، سلسله عللی که بیایند و کار انجام بدهند. آن وقت این سلسله علل کار می‌کنند تا به یک نقطه می‌رسند و یک حادثه‌ای را به وجود می‌آورند اما ما می‌گوییم که این بچه اتفاقاً شش ماهه به دنیا آمد، نه، اتفاق در کار نبوده است بلکه آن سلسله علل اصلاً به اینجا می‌رسد و حتی شش ماه و یک روز هم نمی‌شود. آن سلسله علل می‌آیند شش ماه و پنج روز بچه را به دنیا می‌آورند، سلسله علل دیگری می‌آیند هفت ماهه به دنیا می‌آورند، معمولاً سلسله علل نه ماهه به دنیا می‌آورند لذا ما اسم شش ماهه را اتفاق می‌گذاریم ولی اگر بخواهیم نگاه کنیم به اندازه سر مویی بین آن سلسله عللی که موجب به دنیا آمدن بچه نه ماهه شده‌اند با آن سلسله عللی که موجب به دنیا آمدن و سقط شدن بچه چهارماهه شده‌اند هیچ تفاوتی نیست. آن علل دارند کار انجام می‌دهند، این علل هم دارند در اینجا کار انجام می‌دهند، آن نه ماهه به دنیا می‌آید و این چهارماهه سقط می‌شود.

بنابراین اصلاً [همه چیز] در تمام عالم یعنی عالم ماده براساس اتفاق دارد انجام می‌گیرد، ما به لحاظ و

قیاس به نوع این طبیعتِ نوعیه که چنین اقتضائی می‌کند، اسم بعضی از قضایا را اتفاق می‌گذاریم مثلاً بر حسب طبیعت نوعیه بچه باید نه ماهه به دنیا بیاید، حالا که سقط می‌شود می‌گوییم که اتفاقاً سقط شد. براساس طبیعت نوعیه فرض کنید که انسان باید هشتاد یا صد سال عمر کند، حالا شخصی بیست سالگی سرطان می‌گیرد و می‌میرد، می‌گوییم که اتفاق است یا وقتی که از این طرف خیابان می‌آید به آن طرف خیابان با ماشین تصادف می‌کند می‌گوییم که اتفاقاً در راه مُرد. در حالی که قرار نبود سلسلهٔ علل او را به هشتاد یا صد سالگی برساند و در بیست سالگی ایست در او پیدا شد، نه خیر، قرار بود سلسلهٔ علل این شخص او را به چنین قضیه‌ای برساند. او از منزلش بیرون می‌آید دیگری هم از خانه‌اش بیرون می‌آید، او سوار ماشین می‌شود، دیگری هم سوار این می‌شود، هردو باهم در یک نقطه می‌آیند و این کار را انجام می‌دهند و این حادثه را در خارج به وجود می‌آورند.

اگر بخواهیم دقت کنیم همان طوری که عرض

کردم تمام اجزاء عالم امکان یعنی آنچه که در این
عالم مجردات و همین‌طور عالم ماده تحقق [پیدا]
می‌کند همه براساس سلسله عللی است که آن
سلسله دست‌به‌دست هم می‌دهند و یک قضیه را
به‌وجود می‌آورند. اصلاً اتفاقی در کار نخواهد بود و
اتفاق به این معنایی که ما می‌گوییم در کار است؛
اتفاق به این معنا که این علل همه با همدیگر در یک
راستا عمل می‌کنند، نه اینکه او برای خودش کار کند
و این‌هم برای خودش کار کند و یک‌دفعه به‌هم
برسند. نه‌خیر، همان‌طوری که مشیت تعلّق می‌گیرد
که آن علت آنجا بیاید همین‌طور همین مشیت این را
اینجا می‌آورد. همان‌طور که در یک دستان یک
ماشین است و در یک دستان ماشین دیگر است بعد
این ماشین‌ها را می‌آورید می‌آورید یک‌دفعه به
همدیگر می‌زنید، الآن نمی‌توانید بگویید که این علت
جدا رفت و آن علت هم برای خودش رفت اما اتفاقاً
در یک نقطه به همدیگر کوبیدند و یک بدبخت از
دنیا رفت! نه‌خیر، آن علتی که روی اختیار و غایت و
هدف‌گیری خط سیرش را دارد و معلول ایجاد
می‌کند، می‌آید، می‌آید، می‌آید تا اینجا، آن مشیت

قادره و قاهرهٔ پروردگار و آن هدف‌گیری که در آن علت شده است و آن اختیاری که در تنسيق این امور و تنظیم آن امور هست، بعینه همان اختیار و هدف‌گیری در این علت دارد انجام می‌گیرد، این هم از این طرف می‌آورد و هردو را یک‌جوری تطبیق می‌دهد که در یک نقطه به همدیگر برسند و این قضیه انجام بگیرد.

این به معنای ارتباط داشتن جمیع اجزاءِ عالم در نظام احسن است که تمام اجزاءِ عالم براساس آن قدرت قاهرهٔ پروردگار در آن خط نظام احسن همدیگر را کمک و تأیید می‌کنند یعنی این قضیه‌ای که الآن اتفاق می‌افتد مقدمه و زمینه است برای قضیه‌ای که ده‌هزار سال دیگر من‌باب‌مثال می‌خواهد انجام بگیرد و قضیه‌ای که الآن اتفاق افتاده است ذی‌المقدمه برای قضیه‌ای است که یک میلیون سال پیش، ده میلیون سال پیش، صد میلیارد سال پیش انجام گرفته است و اگر بخواهیم نگاه بکنیم می‌بینیم که تمام اجزاءِ عالم براساس یک اراده و مشیتی است که آن اراده و مشیت دارد همهٔ اینها را روی یک

حساب علت و معلولی به وجود می آورد.

لذا می گویند که اگر یکی از این اجزاء عالم را از وسط بردارید تمام عالم به هم می ریزد چرا؟! چون مثل دانه های زنجیری است که یکی از آن حذف شود، آن وقت این زنجیر گسسته می شود چون اگر شما این را بردارید باید علتش را هم بردارید. چون چیزی که وجود پیدا کرده است وجودش وجود بالغیر است یعنی غیر، این را به وجود آورده است پس اگر این بخواهد نباشد یعنی علتش نباشد، علتش نباشد یعنی علتِ علتش نباشد، آن نباشد یعنی علتِ علتِ علت نباشد، همین طور بروید جلو بروید جلو یک دفعه می بینید کل عالم به هم ریخت. مثل اینکه الآن یک برنامه ای را درست کند - فرض کنید همه برنامه ها را به کامپیوتر می دهند - گرچه این برنامه این مقدار هست ولی اگر یک کلمه از این برنامه را بردارید اصلاً کامپیوتر کل برنامه را نشان نمی دهد، چرا؟ چون برنامه طوری تنظیم شده است که این برنامه را به نحو مجموع در معرض بیاورد، آن وقت اگر یک واو از این قضیه کم شود اصلاً به طور کلی هیچ چیزی نشان نمی دهد. کل مجموعه عالم هم

براساس سلسله علت است.

تلمید: این چیزهای قلبی که هست مثلاً می گویند که به خاطر دل این مؤمن چنین چیزی پیش نیامد، آن هم جزء سلسله علل می شود؟! استاد: بله.

تلمید: در جمیع موضوعات ...

استاد: هیچ فرقی نمی کند، آن وقت در این سلسله عللی که دارد انجام می شود، مسئله تقدیر و مشیت دارد پیدا می شود. مثلاً می گویند که اگر دعا کنید رفع بلا می کند،^۱ اگر صله رحم انجام بدهید طول عمر را زیاد می کند،^۲ حضرت عیسی داشت یک جا می رفت

۱. الکافی، ج ۲، کتاب الدعاء، باب أَنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَ الْقَضَاءَ، ص ۴۶۹، ح ۵:

«عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: **الدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ النَّازِلَ وَ مَا لَمْ يَنْزِلْ.**» ترجمه:

«از حسن بن علی الوشاء از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که حضرت امام سجاد علیه السلام می فرمود: دعا بلائی را که نازل شده و آنچه نازل نشده دفع می کند.»

۲. الکافی، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، باب صَلَهِ الرَّحِمِ، ص ۱۵۰، ح ۳: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: **”يَكُونُ الرَّجُلُ يَصِلُ رَحِمَهُ فَيَكُونُ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثُ سِنِينَ فَيُصَيِّرُهَا اللَّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ“.**»

«از محمد بن عبید الله نقل شده که امام رضا علیه السلام فرمود: مردی که سه سال از عمرش باقی مانده صله رحم می کند، خدا عمرش را ۳۰ سال قرار می دهد و خدا هر چه خواهد می کند.»

گفت که الآن این شخص می‌میرد، دیدند فردا زنده است، گفت که این کاری کرده است که این‌طور شده است، بعد معلوم شد که آن روز مثلاً رفته است به مادرش یا کسی صلۀ رحم کرده است بعد ماری زیر تختش پیدا شده است و مار را مثلاً کشتند.^۱ اشخاصی که از مسائل و وقایعی که هست، خبر می‌دهند، تمام اینها از یک مرتبه‌ای از حوادث و وقایع خبر می‌دهند و از آن علتی که ممکن است در پس پرده بیاید و جلوی آن قضیه را بگیرد، اطلاعی ندارند.

عالم محو و اثبات، و عالم لوح محفوظ

لذا ما دو عالم داریم؛ یک عالم محو و اثبات و یک عالم لوح محفوظ داریم. عالم محو و اثبات عالم تقدیر قضا پروردگار است که آن قضا پروردگار وقتی می‌خواهد در اینجا انجام بگیرد، در تصادم با سلسله علل و معلولی که در اینجا هست نحوه و شکل‌گیری‌اش عوض می‌شود و در اینجا به‌نحو دیگری می‌رسد. این را عالم محو و اثبات می‌گویند.

۱. الکافی، ج ۴، أبواب الصدقة، باب أن الصدقة تدفع البلاء، ص ۶، ح ۸.

آنهايي که بالاتر هستند از لوح محفوظ خبر دارند؛
لوح محفوظ يعني آن عالمي که مشيت مطلقه و ثابتۀ
پروردگار است که بر لوح محو و اثبات هم حکومت
و اطلاع دارد؛ مي داند بالأخره عاقبت اين لوح محو
و اثبات به کجا مي رسد، از اين خبر دارد لذا حرف
آنها هيچ وقت خلاف درمي آيد اما حرف اينها -
اينهايي که اهل رمل و جفر و فلان و اين حرفها
هستند - خلاف درمي آيد مثلاً يک طرف قضيه را
مي بينند ولکن چون از باطن قضيه خبر ندارند
اين طور که مي گویند نمي شود.

پس همان طوري که ما در يک حادثه مثل خوب
شدن مريض يا امثال ذلک به علل مادي نياز داريم؛ به
دارو و به استراحت نياز داريم، همين طور در اين
سلسلۀ علل، نفس مؤمن و دعائي که مي کند هم قرار
دارد. فرض کنيد قرار بر اين است که يک موتي براي
اين بيايد يک دفعه يک مؤمن دعا مي کند و اين موت
را به تأخير مي اندازد، چرا تأخير مي اندازد؟! چون
اراده و مشيت پروردگار تعلق گرفته است که آن
مشيت از دريچۀ نفس مؤمن راه خود را عوض کند.

شفاعت‌ها و دعا‌هایی که انسان می‌کند از این قبیل است، توسلاتی که می‌کند از این قبیل است و به‌طور کلی تمام عالم چه جهات مادی و چه جهات معنوی همه براساس یک سلسلهٔ علل و معلولی است که اینها دست‌به‌دست همدیگر می‌دهند تا اینکه حادثه‌ای انجام شود؛ بالأخره این مریض بمیرد یا خوب شود، این دائماً در حال تغییر است. یک دفعه می‌بینید مریضی دارد می‌میرد اما یک علت می‌آید در مقابل این قرار می‌گیرد و آن را تغییر می‌دهد و این مریضی که قرار است بمیرد شروع به خوب شدن می‌کند. یا اینکه اصلاً واقعاً می‌میرد و روح می‌رود ولی دوباره آن روح به‌واسطهٔ توسل برمی‌گردد. ما خیلی از موارد دیده‌ایم که واقعاً شخص مرده است و قلب ایستاده است و به قول امروزی‌ها ایست قلبی پیدا شده است! این بالا رفته است و خبر هم می‌دهد که به کجاها رسیدم و فلان اما دوباره برمی‌گردد. من خودم سراغ دارم - البته الآن بنده خدا فوت کرده است - که حتی واقعاً برایش مرگ پیدا شد، پنج تن علیهم‌السّلام را دید و عزرائیل را دید و بالا رفت و حساب و کتاب و از سؤالاتی که از او می‌پرسیدند

همه آنها برایش پیدا شده بود بعد یک مرتبه -
نمی دانم قضیه چه شده بود - دوباره روی همان
تخت بیمارستان برگشته بود. این قضیه برای این
انتشارات اسلامیّه هست مرحوم آسید محمد
کتابچی.

تلمیذ: مرحوم مرعشی بود، ایشان به
کتاب فروشی اسلامیّه می رفتند.

استاد: ایشان اتفاقاً برایشان واقعاً مرگ پیدا شد و
موت پیدا شد و عزرائیل را دید پنج تن را دید
امیرالمؤمنین علیه السلام را دید. آدم خیری بود،
شخص صالحی بود، از اصحاب الیمین و خیلی هم
آدم پاک، خوش نفس و خوش عملی بود. از رفقای
سلوکی آقا نبود همین رفقای جلسه عمومی بود ولی
خیلی ارتباط نزدیک با او داشتیم. خلاصه ایشان
این طور شد که برایش یک قضیه ای پیش آمد و چند
سال بعد از آن هم در حیات بود و بعد هم دیگر از
دنیا رفت.

این توجیه دعا و غلبه دعا بر جهات مادی است
که اینها همه اش تمام آن سلسله علل و معلول در

عالم در حال حرکت و رد و ایراد و اینها هستند
تا اینکه به یک نقطه‌ای که همان مشیت پروردگار
هست می‌رسند. روی این حساب همان‌طوری که
یک میکروب یا یک دارو می‌تواند در شخصی مؤثر
واقع شود، همین‌طور خود آن دارو براساس سلسله
عللی که در وجودش هست می‌تواند تأثیر خودش را
از آن شخص نگه می‌دارد یا آن میکروب و جاننداری
که قرار است براساس سلسله آن علل اثر بگذارد،
این‌طور نیست که می‌خواهد اثر کند ولی بی‌اثر است
بلکه خود آن میکروب اثر خودش را نگه می‌دارد و
اجازه نمی‌دهد اثر کند لذا شخص بلند می‌شود
می‌نشیند. این‌طور نیست که دارو اثر می‌کند ولی
درعین‌حال شخص می‌میرد بلکه خود دارو اثر
نمی‌کند. این‌طور نیست که میکروب اثر می‌کند و
یک علت دیگر می‌آید در سرش می‌زند نه‌خیر، خود
میکروب به‌واسطه آن دعایی که آن نفس مؤمن کرده
است جلوی تأثیر خودش را نگه می‌دارد و می‌گوید
که ما دیگر با تو کار نداریم، چون کتک می‌خوریم!
چون پشتمان قوی است دیگر با تو کار نداریم!

این کلام مرحوم حاجی «فَفِي نِظَامِ الْكُلِّ كُلِّ

مُنْتَظَم»^{۱۱} اشاره به این معنا است که اصلاً در عالم، اتفاق به معنای وجود حادثه بدون علت نداریم و هرچه که در عالم هست همه براساس سلسله علل طولیه و عرضیه است که در عالم انجام می‌شود و روی این حساب تمام قضایایی که در عالم است اتفاق است؛ البته اتفاق به این معنا که سلسله علل دست‌به‌دست هم می‌دهند و در یک نقطه حادثه‌ای را به‌وجود می‌آورند. نه اتفاق به معنای شانس و به معنای پدید شدن حادثه بدون علت و بدون علت فاعلی یا به‌اصطلاح جنبه انتقال از عدم به وجود، بدون جهت فاعلی که اصلاً معنا ندارد. لذا تمام عالم براساس غایاتی که برای آنها در نظر گرفته شده است در حرکت هستند و هر موجودی نسبت به غایتی که دارد دارای شعور و میل و رغبت است.

عشق سبب حرکت در عالم

و از اینجا است که اثبات می‌کنند که آنچه که در عالم هست، حرکت در عالم براساس عشق ذرات و تمام موجودات به ذات پروردگار است که اینها را به

^{۱۱}. منظومه، ج ۲، ص ۴۲۲.

حرکت درمی آورد و به طرف کمال خودشان می برد. به جهت اینکه هر کمالی اختصاص به وجود دارد و هر شیئی در عالم وجود نازلۀ آن وجود منبسط است، بنابراین صفات کمالیۀ آن وجود منبسط در هر ذره ای وجود و تحقق دارد.

این بحث راجع به غایت بود که به نظر می رسد به همین مقدارش کافی باشد.

پس ما از دو راه اثبات غایت برای اشیاء کردیم؛ یکی از همین راه معروف که کل نظام عالم دارند به واسطۀ سلسلۀ علل به سمت یک خط و یک هدف حرکت می کنند، البته مسئله ای مرحوم حاجی در اینجا مطرح کرده اند:

وَالْقَسْرُ لَا يَكُونُ دَائِمًا كَمَا *** لَمْ يَكُ بِالْأَكْثَرِ فَلْيَنْحَسِبْ^۱

که این قضیه در جای خودش محل تأمل است به جهت اینکه اگر قسر دائمی باشد موجب اختلال نظام می شود یا اگر قسر اکثری باشد باز هم موجب اختلال نظام می شود، اما اینکه اگر قسر اقل باشد موجب اختلال نظام نمی شود با آن مبنایی که داریم که هر وجودی فی حدّ نفسه برای خودش نیاز به علل

۱. منظومه، ج ۲، ص ۴۲۰.

چهارگانه و غایت و اینها دارد در تعارض است. پس بهتر این است که ما کل اشیاء در عالم را براساس آن «فَفِي نِظَامِ الْكُلِّ كُلِّ مُنْتَظَمٍ» به‌سوی غایت و اینها بدانیم که فاعل و اختیار از ناحیه پروردگار است. برهان دوم که در این مسئله بیان شد همین مسئله ذاتیات صفات کمالیه وجود منبسط در همه موجودات است که علم، حیات و قدرت است و اینها لاینفک هستند پس هر موجودی در ذات خودش دارد به‌سمت غایت حرکت می‌کند و کاری به آن نظام هم نداریم یعنی صرف‌نظر از آن نظام، این موجود روی علم و حیات و قدرت به‌سمت غایت خودش در حرکت است و دارد کمال خودش را به‌وجود می‌آورد. تأییداتی هم از مشاهدات و مکاشفاتی که در این قضیه شده است و روایات و تعبیرات و امثال ذلک إلی ما شاء الله بر این مسئله دوم حکایت می‌کنند همان‌طور که بر وجه اوّل هم مسائل و تأییدات إلی ما شاء الله وجود دارند.

تلمیذ: آیا این مطلب با تشکیک در وجود و وحدت و یکپارچگی وجود سازگار است؟

استاد: در مسئله تشکیک وجود، آن مسئله سلسله علت را منتفی نمی‌کند به جهت اینکه در قضیه تشکیک در وجود آن وجودی که در مرحله نازل از وجود بالا قرار گرفته است و برای او هم یک تعینی پیدا شده است این طور نیست که به سوی همان کمالی که برایش هست حرکت نداشته باشد و قوامش به دست همان وجود بالاتر که علت برای این و در مرحله مافوق است نباشد، آنها چنین قضیه‌ای را انکار نمی‌کنند ولی آنها می‌گویند: گرچه تشکیک در وجود داریم و وجود دارای مراتبی هست و هر مرتبه در ذات خودش تعین دارد ولی در هر صورت قوامش به علت بالایی به جای خودش محفوظ است و آن علت بالا آن را به همان سمتی که مورد نظر است و به سمت کمالات خودش حرکت می‌دهد.

تلمیذ: اینکه هر موجودی باید رابطه مستقلى با قضیه .. داشته باشد ...

استاد: رابطه مستقلش در سلسله علت طولیه محفوظ است یعنی براساس تشکیک در وجود هم محفوظ است. ولی اشکالی که در آن مسئله هست این است که اصلاً تعین جدای از علت معنا ندارد.

آن یک مطلب دیگر است که بدون در نظر گرفتن علت تعین دیگری را برای معلول در نظر بگیریم، این تعین از کجا آمده است؟! غیر از اینکه خود تعین فانی در آن معین است که خود علت است چیز دیگری نمی تواند باشد. بله، این مطلب در اینجا هست.

تلمیذ: اشخاصی که تصرف می کنند و نظم عالم را از بین می برند.

استاد: نظم عالم از بین نمی رود، خود تصرف جزء نظم عالم است!

تلمیذ: نمی تواند تصرف بکند؛ اگر قرار باشد همه کار خودشان را انجام بدهند دیگر چه کسی تصرف بکند؟!

استاد: نه، گفتم از نقطه نظر سلسله علل همان طوری که علل مادی در تحقق یک حادثه دخیل هستند، علل معنوی که دعا، شفاعت، توسل، اراده مؤمن، اراده شخص مرتاض و امثال ذلک باشد، در این سلسله علل قرار دارند. این طور نیست که ما فقط سلسله علل را به دارو، بنزین و لوکوموتیو اختصاص

بدهیم اما اراده آن مرتاض جدای از این نباشد،
بالآخره اینها هست، آنهم هست بعد صحبت در این
است که از بالا چه اراده شده باشد. اگر اراده شده
باشد که بنزین و لوکوموتیو حرکت کند، دیگر آن
مرتاض هم هرچه بخواهد اراده کند کاری انجام
نمی‌دهد اما اگر از آن بالا اراده شده باشد که این
مرتاض بیاید بر این غلبه کند آنوقت دیگر
در این صورت نفس مرتاض می‌آید و جلوی حرکت
قطار را می‌گیرد، آن مرتاض می‌آید جلوی صحت
شخص را می‌گیرد یا یک نفس مؤمن می‌آید جلوی
موت شخص را با دعا و توسل می‌گیرد. تمام اینها
داخل در سلسله علل هستند. نمی‌توانیم اینها را از
بقیه جدا کنیم و اصلاً نمی‌توانیم اینها را در عرض
همدیگر قرار بدهیم بلکه همه اینها در سلسله طولیه
هستند. حالا فرض کنید که این مؤمن می‌تواند دعا
کند ولکن خبر کسالت و سکتہ دیر به او می‌رسد
یعنی وقتی خبر می‌رسد که شخص مرده است و
نمی‌تواند کاری انجام بدهد پس معلوم می‌شود
سلسله عللی آمده است و اجازه نداده است که این
خبر به گوشش برسد چون اگر خبر به گوش او

می‌رسید متأثر می‌شد و دعا می‌کرد و [دعایش] غلبه می‌کرد. چون قرار بر این نبوده است لذا خبر دیر رسیده است. در آنجایی که قرار است خبر برسد، خبر زود می‌آید و خودتان دیگر ... تمام آنچه که در این عالم هست تمام اینها همه براساس آن اراده و مشیت پروردگار است که خودش می‌آید و جور می‌کند؛ یکی را کم می‌کند، یکی را زیاد می‌کند، یکی دیر [می‌رسد] و یکی زود [می‌رسد]! خلاصه به این نحو است؛ «نوش‌دارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی!»^۱

وقتی قرار است که سهراب بمیرد دیگر نوش‌دارویش هم دیر می‌آید! من باب‌مثال وقتی که قرار است امیرکبیر را در [حمام] فین کاشان بکشند، آن کسی که قرار است خبر [فرمان قتلش] را برساند، چنان می‌رود که ... یعنی همان نصف شب حرکت می‌کند که خبر را برساند اما آن کسی که قرار است خبر بعدی را ببرد که او را نکشید صبر می‌کند تا ظهر

^۱ . گزیده غزلیات شهریار، غزل شماره ۹:

نوش‌دارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی *** سنگ‌دل این زودتر می‌خواستی حالا چرا

با اهل و عیالش باشد، یک حمام هم برود، ظهر حرکت کند و برود! در نتیجه دو ساعت دیر می‌رسد آن وقت در همین دو ساعت کلک این بیچاره کنده می‌شود! حالا چه کسی در سر این می‌اندازد که یک سر و گوشی هم به آب بدهد و فلان؟! چه کسی در کله او می‌اندازد که همان نصف شب هنوز نخوابیده بلند شود اسب را بتازاند و برود؟! حاج علی حاجب الدوله بود که رفت و با سعایت همین شخص و مادر ناصرالدین شاه و اینها بود که این کار انجام شد آنها این کار را کردند.

تعریف از شخصیت امیرکبیر

واقعاً جای این امیرکبیر الآن خالی است. یعنی ما الآن در چنین نظام جهانی، انقلاب ما نیاز به امیرکبیر داشت که او در برابر این قضایا و مسائل ... جداً عجیب بود وقتی که ما به حالاتش نگاه می‌کنیم می‌بینیم که برای آن زمان خیلی زود بود. بله، وقتی با سیاست‌های داهیان^۱ و مسائل دیگر بسنجیم می‌بینیم مثل اینکه ایشان برای حالا هم زود است!

^۱ . لغت‌نامه دهخدا: هم‌چون داهیان. زیرکانه.

در هر صورت تقدیر بر این بوده است که قضایا به این
نحو بیاید و سلسله علّیت به این کیفیت بیاید و ما
همین گونه باشیم که هستیم و دیگران هم به همین
کیفیت باشند که هستند، تا اراده و مشیت پروردگار
بعد از این چه را بطلبد.

تلمیذ: عرضی داشتم...

استاد: بفرمایید خواهش می‌کنم! «هرچه

می‌خواهد دل تنگت بگو!»^۱

تلمیذ: بینید ... در هر امری ... بعد اولیای خدا

که از عالم بقا بر می‌گردند مثلاً یک چیز می‌بیند بعد

گریه و زاری می‌کنند یا حالت‌هایی که مثلاً ...

استاد: لازمهٔ حالت گریه و زاری و تأثر و فلان

دارای نفس بودن است؛ هر شخصی که دارای نفس

هست تأثر دارد، تعلق هم دارد و منافاتی ندارد که

تعلقش، تعلق رحمانی باشد؛ خدا قرار داده است.

مگر غیر از این است محبتی که الآن مادر به فرزندش

^۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۳۷ - وحی آمدن موسی را علیه‌السّلام در
عذر آن شبان:

هیچ آدابی و ترتیبی مجو *** هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو

دارد را خدا قرار داده است؟! حالا اگر این محبت از بین برود مادر نباید متأثر شود؟! حضرت عیسی داشت از یک جایی می‌رفت دید یک مادری ...^۱
تلمیذ: این محبت لازمهٔ نفس مادی‌اش است.

بیان مصادیق محبت الهی

استاد: نه‌خیر، اتفاقاً این محبتش محبت الهی است نفس مادی ندارد. مادر که از بچه‌اش مراقبت می‌کند این محبتش محبت الهی است محبت مادی نیست. چه کسی گفته است؟! ارتباط زن با شوهر این محبت‌ها الهی است مادی نیست، محبتی که پدر به فرزندش دارد اینها محبت‌های الهی هستند.

تعریف محبت مادی

محبت مادی آن محبتی است که براساس اغراض دنیوی تعلق بگیرد مثل محبتی که شخصی به کسی دارد به‌خاطر پولش که او را بچاپد یا محبتی که شخصی به کسی دارد به‌خاطر اینکه من‌باب‌مثال سوارش شود! این محبت‌ها محبت‌های شیطانی هستند والا مگر اصل محبت از غیر از ناحیه

^۱ . مصدر در حال بررسی

پروردگار آمده است؟! این هم همین است. کسی که در این عالم هست اگر ترشی بخورد دهانش ترش می‌شود و شیرینی بخورد دهانش شیرین می‌شود. حالا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عالم بقا آمده است اگر شیرینی بخورد، دهانش باید ترش جلوه کند؟! نه خیر، شیرینی، شیرینی است، از شیرینی خوشش می‌آید و از تلخی هم بدش می‌آید. آیا چون پیغمبر از بقا آمده است اگر هندوانه ابوجهل به او بدهید خوشش می‌آید؟!

تلمیذ: ولی نباید در اینجا اعتراضی باشد.

استاد: اعتراض نمی‌کند اما ناراحتی هست،

می‌گویند که **نحن راضون**.^۱ می‌گویند که ما تسلیم

۱. الکافی، ج ۳، کتاب الجنائز، باب الصبر و الجزع و الإسترجاع، ص ۲۲۶، ح ۱۴:

«عن يونس بن يعقوب عن بعض أصحابنا قال: كان قومٌ أتوا أبا جعفر عليه السلام فوافقوا صبيّاً له مريضاً فرأوا منه إهتماماً و غماً و جعل لا يقرُّ قال: فقالوا و الله لئن أصابه شيءٌ إنا لنتخوَّف أن نرى منه ما نكره قال: فما لبثوا أن سمِعوا الصّياح عليه فإذا هو قد خرَج عليهم مُنبسط الوجه في غير الحال التي كان عليها فقالوا له: جعلنا الله فداك لقد كُنّا نخافُ ممّا نرى منك أن لو وقع أن نرى منك ما يغمُّنا. فقال لهم: **إنا لنحبُّ أن نُعافى فيمن نحبُّ فإذا جاء أمرُ الله سلّمنا فيما أحبّ**.» ترجمه:

«يونس بن يعقوب گوید: گروهی بودند که خدمت امام باقر علیه السلام شرف‌یاب می‌شدند، از قضا آمدن آنها موافق شد با بیماری فرزند امام علیه السلام و آثار حزن و اندوه بر چهره امام را دیدند و امام از غم و غصه آن فرزند قرار و آرامش نداشت راوی گفت که آنها با خود گفتند: به خدا سوگند! می‌ترسیم که اگر مصیبتی به او برسد، چیز ناخوشایندی از او

هستیم خُب ناراحت هم می‌شویم، چه اشکالی دارد؟! فرض کنید برای اینکه تب شما خوب شود، آمپول به شما می‌زنند و دردتان می‌آید ولی می‌گویید که برای تبم خوب است لذا صبر می‌کنم. یک پنی‌سیلین ۱۲۰۰ به شما می‌زنند؛ یکی این طرف، یکی هم آن طرف و هردوتا را از کار می‌اندازد! الآن در این صورت شما راضی هستید یا نیستید؟! درعین حال دردتان هم می‌آید. پیغمبر هم همین است اولیای خدا هم همین هستند در عین اینکه راضی هستند و به‌اندازه سر مویی اعتراض ندارند و اصلاً مشیت پروردگار می‌بینند، درعین حال مشیت پروردگار دو نحو است؛ یا تلخ است یا شیرین است. مشیت یا جنبه جلالی دارد یا جنبه جمالی دارد. آنها هر دو را خوب می‌بینند. یعنی می‌بینند که الآن این

مشاهده کنیم. اندک زمانی نگذشت تا اینکه صدای گریه و ناله بر آن کودک را شنیدند، ناگاه امام علیه السّلام را دیدند که با چهره گشاده از اندرون آمد و دیگر اندوهگین نبود.

از این رو گفتند: قربانت گردیم! ما می‌ترسیدیم از حالتی که در شما مشاهده کردیم که اگر حادثه‌ای واقع شود عملی از شما سر زند که ما را محزون و غمگین سازد.

امام علیه السّلام فرمود: ما دوست داریم به هر کس علاقه‌مندیم، در سلامت و عافیت باشد، ولی چون امر قطعی خداوند فرا رسد (و او چیزی برای ما بخواهد) ما تسلیم آن چیزی می‌شویم که خداوند دوست دارد.»

مرگ به صلاح شخص است و درست است و باید هم باشد ولی از اینکه الآن مرگ به این تعلّق گرفته است و او دارد از این جدا می‌شود، ناراحت است. چه عیب دارد؟! ما خیال می‌کنیم که ناراحتی از اعتراض ناشی می‌شود از اینکه چرا هست ناشی می‌شود ولی ناراحتی از این نیست؛ منظور این است که ناراحت شدن و تأثر و اظهار رقت کردن ناشی از اعتراض نیست اینها ناشی از فقدان یک شیء است که آن فقدان موجب این است و الاّ اصل فقدان را هم صحیح می‌دانند و این یک امر طبیعی است. لازمه نفس بودن همین است. اینکه نفس دارد یعنی تعلّق دارد گرچه تعلقش تعلّق الهی است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد